

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مبحث دوم: جریان براءت نقلی در بحث دوران بین اقل و اکثر ارتباطی

ملاحظه فرمودید که در بحث اقل و اکثر ارتباطی و این فرض که دوران امر بین این است که آیا يك جزئي عنوان جزء واجب را دارد یا نه؟ یعنی دوران بین اقل و اکثر در شك در اجزاء براءت عقلیه جریان دارد و اشکالات متعددی که بر جریان براءت عقلیه وارد شده بود را جواب دادیم. بعد از این باید بررسی کنیم که آیا ادله براءت شرعی و براءت نقلی مانند حدیث رفع در ما نحن فیه جریان دارد یا خیر؟

سخن مرحوم آخوند

مرحوم آخوند و مرحوم محقق نائینی از کسانی هستند که می‌گویند اگر چه براءت عقلی جریان ندارد اما ادله براءت نقلی و شرعی شامل ما نحن فیه می‌شود. ما نسبت به جزء دهم شك می‌کنیم که آیا این به عنوان واجب هست یا نه؟ «رفع ما لا يعلمون» دلالت دارد بر رفع جزئیت، در جزئیت سوره برای نماز شك داریم، حدیث رفع و «رفع ما لا يعلمون» دلالت بر رفع جزئیت دارد. مرحوم آخوند بعد از اینکه می‌فرمایند به نظر ما حدیث رفع در اینجا جریان دارد دو اشکال را مطرح می‌کنند و جواب می‌دهند، خلاصه‌ای این اشکال‌ها و جواب‌ها این است که اگر کسی بگوید جزئیت نه مجعول شرعی است و نه دارای اثر شرعی است، و حدیث رفع چیزی را رفع می‌کند که یا مجعول شرعی باشد مثل وجوب و حرمت، و یا اگر مجعول شرعی نیست يك موضوعی باشد دارای اثر شرعی، چون حدیث رفع يك امر تعبّدي است و شارع آن را رفع می‌کند، شارع نمی‌تواند يك چیزی که خارج از دایره شرع است را رفع کند، آنچه که مجعول شرعی است، اگر شك در يك وجوب یا در حرمت چیزی کنیم، «رفع ما لا يعلمون» این را برمی‌دارد. اما اگر يك چیزی مجعول شرعی نباشد یا دارای اثر شرعی نباشد، اینجا حدیث رفع کارایی ندارد و در ما نحن فیه مسئله از این قرار است که جزئیت يك امر انتزاعی است، یعنی وقتی شارع آمد سوره را جزء نماز قرار داد، ما جزئیت سوره برای صلاة را انتزاع می‌کنیم، خود جزئیت يك امر شرعی نیست، يك مجعول شرعی نیست و اثر شرعی هم ندارد. برای اینکه اگر ما فرض کنیم سوره جزء نماز است و بعد بگوئیم کسی که سوره را نیاورده باید نماز را اعاده کند، وجوب الإعادة يك امر عقلی است، عقل می‌گوید اگر با عمل اول امتثال مولا انجام نشده باید اعاده کنیم، وجوب الإعادة غیر از وجوب القضاء است، وجوب القضاء يك اثر شرعی است، اما وجوب الإعادة يك اثر عقلی است. پس جزئیت نه خودش مجعول شرعی است و نه دارای اثر شرعی است، چون وجوب الإعادة اثر شرعی نیست و اثر عقلی است.

مرحوم آخوند در جواب می‌فرمایند مانعی ندارد در جریان حدیث رفع يك مفهوم و يك امر انتزاعی رفع بشود به سبب رفع منشأ انتزاع آن، چون منشأ انتزاع این است که شارع بیاید سوره را جزء این مرکب قرار بدهد، وقتی قرار داد ما می‌آئیم مفهوم جزئیت را انتزاع می‌کنیم. چون منشأ انتزاع جزئیت رفعش و وضعش به يد شارع است، لذا همین مقدار کافی است. یعنی به عبارت دیگر آخوند می‌فرماید حدیث رفع در امور انتزاعیه که منشأ انتزاعش در اختیار شارع است جریان پیدا می‌کند، این يك مطلب که

مرحوم آخوند بیان می‌کند.

مطلب دوم و اشکال دومی که مرحوم آخوند بیان می‌کند این است که حدیث رفع جزئیت سوره را برای نماز برمی‌دارد، می‌گوئیم نمی‌دانیم سوره جزء نماز است یا نه؟ «رفع ما لا یعلمون»، این را برمی‌دارد. اما مستشکل می‌گوید اینجا کار ما تمام نمی‌شود بلکه باید بر وجوب الأقل دلیل داشته باشیم. ما باید يك دليلي داشته باشیم که اقل واجب است، الآن دلیل نداریم. ما شك داشتیم که سوره جزء نماز است یا نه؟ با حدیث رفع آمديم جزئیت این را برداشتیم. وقتی جزئیت این را برداشتیم چه دلیلی داریم بر اینکه اقل واجب است؟ و ما الآن فرضمان این است که از اول می‌گوئیم يك امري است مردد است تعلقش بین تعلق به اقل و اکثر. نسبت به اکثر می‌گوئیم جاهلیم، حدیث رفع آن را برمی‌دارد، چه امري الآن دلالت دارد بر اینکه الأقل واجب؟ ما الآن امري در اینجا نداریم! لذا مستشکل در اشکال دوم می‌گوید حدیث رفع به تنهایی اگر جریان هم پیدا کند، اگر آن اشکال اول که مسئله‌ی غیر شرعی بودن جزئیت، انتزاعی بودن جزئیت، اگر آن را هم صرف نظر کنیم و بگوئیم حدیث رفع می‌آید جزء مشکوک الوجوب را برمی‌دارد، اما کار ما تمام نمی‌شود، ما باید به این نقطه برسیم که الأقل واجب، حدیث رفع کجا دلالت دارد که الأقل واجب!

مرحوم آخوند در جواب می‌فرماید «نعم»، تقریباً می‌خواهند بفرمایند خود حدیث رفع نفي جزئیت می‌کند و ما الآن دلیل دیگری هم بر وجوب الأقل نداریم و خود حدیث رفع به تنهایی دلالت بر وجوب اقل ندارد! اما می‌فرمایند اگر کسی بیاید نسبت حدیث رفع را به ادله‌ی دالّهی بر بیان اجزاء بررسی کند، به این معنا که بگوئیم اگر فرض کنیم واقعاً خدای تبارک و تعالی سوره را جزء نماز قرار داده، حالا وقتی این حدیث رفع را نسبت سنجی می‌کنیم با آن دلیلی که دلالت بر بیان اجزاء دارد می‌فرماید این به منزله‌ی الإستثناء است، یعنی چه؟ یعنی حدیث رفع می‌گوید هر جزئی از این اجزاء جزءاً إلا مع الجهل، هر جزئی از این اجزاء جزئیت دارد مگر اینکه شما جهل به جزئیت آن داشته باشید، می‌خواهند بفرمایند با این بیان که نسبت حدیث رفع به ادله‌ی دالّهی بر بیان اجزاء نسبت استثناست، مسئله حل می‌شود، یعنی می‌گوید حالا که جاهل است این جزء نیست، اما بقیه‌ی اجزاء جزئیتش باقی است، وجوبش باقی است و ما دیگر نیازی نداریم به اینکه يك دليل دیگری بیاید دلالت بر وجوب بقیه‌ی الأجزاء کند، این بیان مرحوم آخوند است.

چند مطلب پیرامون سخن مرحوم آخوند

حالا اینجا نسبت به فرمایش آخوند چند مطلب است که باید مورد بررسی قرار بگیرد؛

نخست: اولین مطلب این است که آیا اساساً ما می‌توانیم بین برائت عقلی و برائت نقلی تفکیک قائل شویم؟

بحثی را در مصباح الاصول دارند که حالا در منتقی یا در تهذیب امام من ندیدم، البته نشد به حاشیه مرحوم محقق اصفهانی مراجعه کنم! اما در مصباح الاصول این بحث را مرحوم آقای خوئی مطرح کردند. ایشان می‌فرمایند: کسانی که قائل به جریان برائت عقلی هستند «لا ینبغي الإشکال» در اینکه برائت شرعی را جاری می‌دانند. اما کسانی که برائت عقلی را جاری نمی‌دانند اختلاف کردند که آیا برائت شرعی جریان دارد یا نه؟ توضیح مطلب اول ایشان این است که می‌فرمایند آنهایی که قائل به جریان برائت عقلی هستند، در باب انحلال مسئله را می‌آورند روی دوران بین اطلاق و تقیید، می‌گویند نمی‌دانیم که آیا این وجوب اقل به نحو مطلق است یا به نحو مقید؟! و وجوب اقل يك وجوب یقینی مسلم می‌شود، انحلال را درست می‌کنند و تمام می‌شود، که ما قبلاً هم این بیان را توضیح دادیم، نسبت به تقیید مسئله‌ی قبح عقاب بلا بیان مطرح می‌شود، نسبت به اقل بیان تمام است، نسبت به اکثر و غیر بیان ناقص است و اگر واجب باشد و شارع بیان نکرده باشد بخواد عقاب کند می‌شود عقاب بلا بیان! می‌فرمایند نظیر این مطلب را در برائت شرعی هم می‌توانیم بیان کنیم؛ اصلاً معنا ندارد حدیث رفع نسبت به اطلاق جریان پیدا کند، چون حدیث رفع يك حدیث امتنانی است می‌خواهد يك توسعه‌ای بر مکلف ایجاد کند، فرض اطلاق خودش توسعه است، یعنی اگر گفتیم اقل واجب است به نحو مطلق، دیگر معقول نیست که حدیث رفع برای رفع اطلاق جاری شود. چون خود اطلاق يك توسعه‌ای بر مکلف است، چه چیز تضییق بر مکلف است؟ قید. اگر اقل مقید به اکثر باشد این قید تضییق علی‌المکلف، این تضییق بر مکلف است، پس حدیث رفع نسبت به این تقیید و نسبت به قید جریان دارد، یعنی درست عین همان بیان، در برائت عقلیه می‌گفتیم نسبت به اطلاق بیان تمام است، قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان نسبت به اقل اصلاً معنا ندارد، نسبت به اکثر بیان

وجود ندارد، قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان جریان دارد، در برائت شرعیه هم نسبت به اطلاق معنا ندارد، چون خود اطلاق سعهً توسعهً علی المکلف و حدیث رفع نمی‌آید چیزی که توسعه‌ی بر مکلف است را بردارد، می‌آید قید و تقییدی را که تضییق بر مکلف است برمی‌دارد. هر چه که کار مکلف را ضیق می‌کند برمی‌دارد.

پس به يك ملاك واحد؛ به همان ملاکي که برائت عقلي جریان دارد می‌گوئیم برائت شرعي هم جریان دارد، اما می‌فرمایند آخوند و نائینی گرچه گفته‌اند برائت عقلیه جریان ندارد اما هر دو می‌گویند برائت شرعیه جریان دارد. اولاً می‌فرمایند آخوند به يك بیانی گفته و نائینی به بیان دیگری گفته، آخوند می‌گوید ما الآن نسبت به این جزء دهم شك داریم در جزئیت او برای نماز، حدیث رفع می‌آید این جزئیت را برمی‌دارد قبل از حدیث رفع مکلف ابهام داشت، اجمال داشت، نمی‌دانست نه جزء است یا نه جزء! بعد از حدیث رفع این ابهام مکلف و اجمالی که در نزد او است از بین می‌رود، اما تعبیری که مرحوم محقق نائینی دارد، مرحوم نائینی می‌فرماید حدیث رفع می‌آید این تقیید را ظاهراً برمی‌دارد، یعنی ما شك می‌کنیم در اینکه اقل مقید به اکثر است، مقید است به این جزء دهم یا مقید نیست، حدیث رفع دلالت بر رفع تقیید دارد ظاهراً. آخوند از راه رفع جزئیت وارد شد فرمود حدیث رفع می‌آید جزئیت سوره للصلاة را برمی‌دارد. نائینی از این راه وارد نشده و می‌فرماید ما شك می‌کنیم اقل مقید به اکثر است یا نه؟ حدیث رفع در مقام ظاهر دلالت بر رفع تقیید دارد.

مرحوم آقای خوئی قدس سره دیگر نمی‌پردازند به اینکه آیا در این نحوه‌ی بیان کدام درست است یا نه؟ شاید هم بگوئیم اگر حدیث رفع بخواهد جاری شود اشکالی ندارد، هم می‌توانیم نسبت به جزئیت حدیث رفع را جاری کنیم و هم می‌توانیم نسبت به تقیید حدیث رفع را جاری کنیم. ولی اشکال اساسی که ایشان دارند این است که می‌فرمایند اساساً تفکیک بین برائت عقلي و نقلي درست نیست، نمی‌شود ما قائل شویم به اینکه برائت عقلي جریان ندارد اما برائت نقلي جریان دارد. و در آخر همین نظریه‌ی شیخ انصاری که مشهور همین است، امام هم همین را اختیار کردند، کثیری از اصولیین همین اختیار را کردند که در اقل و اکثر ارتباطی در شك در اجزاء هم برائت عقلي جاری است و هم برائت نقلي، همین نظریه را اختیار می‌کنند. حالا عمده این است که ببینیم چه چیزی در ذهن شریف ایشان بوده که می‌فرماید ما نمی‌توانیم بین اینها تفکیک کنیم، می‌فرمایند کسانی که می‌گویند برائت عقلیه جریان ندارد، اینها دو مانع برای جریان برائت عقلي قائل‌اند و این دو مانع هر دو در برائت نقلي هم وجود دارد؛ مانع اول اینکه می‌فرمایند قائلین به عدم جریان برائت عقلي می‌گویند در دوران بین اقل و اکثر ما احتمال می‌دهیم غرض مولا در اکثر باشد و اگر بیائیم اقل را اتیان کنیم غرض مولا محقق نمی‌شود و تحصیل الغرض واجب عقلاً. که اینها را قبلاً توضیح دادیم، آن وقت می‌فرماید سؤال این است اگر شما آمدید برائت نقلي را جاری کردید، برائت شرعي را جاری کردید، گفتید حدیث رفع دلالت بر رفع جزئیت دارد، یا به قول نائینی گفتید دلالت بر رفع تقیید دارد، آیا با اجرای حدیث رفع اثبات می‌کنید که غرض مولا فقط در اقل است؟ یا اینکه هنوز در این جهت شما باقی می‌مانید، نمی‌دانید که آیا غرض مولا با اقل محقق می‌شود یا محقق نمی‌شود؟! حدیث رفع دلالت بر رفع جزء مشکوک دارد اما اثبات نمی‌کند که غرض مولا فقط در اقل وجود دارد، چنین چیزی را اثبات نمی‌کند. فقط دو راه را ذکر می‌کنند می‌گویند اگر یکی از این دو راه باشد به این نتیجه می‌رسیم که بعد از اجرای حدیث رفع بگوئیم غرض در اقل وجود دارد، راه اول این است که بیائیم اصل مثبتی بشویم، بگوئیم حدیث رفع می‌گوید این سوره جزء نماز نیست، لازمه‌ی عقلي‌اش این است که پس غرض در بقیه الأجزاء است، لازمه‌ی عادي‌اش این است که بگوئیم غرض مولا در بقیه الأجزاء است، بیائیم اصل مثبتی شویم که می‌فرماید مشهور محققین اصل مثبت را معتبر نمی‌دانند.

یا بگوئیم حدیث رفع در خصوص مورد اقل و اکثر وارد شده، یعنی اگر از اول شارع در خصوص اقل و اکثر می‌فرمود با این «رفع ما لا يعلمون» اکثر را کنار بگذار! این ملازمه‌ی روشنی دارد به اینکه بگوئیم شارع می‌خواهد بگوید پس غرض من در اقل وجود دارد. اگر شارع بیاید حدیث رفع را از اول که آمده انشاء فرموده فقط در باب اقل و اکثر بیاورد، بگوید اگر بین اقل و اکثر شك کردید رفع الأكثر، چون اکثر برای شما ما لا يعلمون است، آن وقت به این معناست که شارع می‌خواهد بگوید در چنین مواردی که شما جاهلی، غرض من فقط در اقل وجود دارد، در حالی که نه راه اول و نه راه دوم، هیچ کدام الآن مطرح نیست.

اگر بگوئیم حدیث رفع می‌آید جزء مشکوک را برمی‌دارد و اثبات می‌کند غرض مولا در بقية الأجزاء است که می‌شود اصل مثبت و اصل مثبت لیس بحجة، اصول شرعیّه این چنین است، باز می‌فرمایند اگر این رفع ما لا يعلمون و حدیث رفع و برائت يك عنوان اماره داشت و از امارات بود و از اصول عملیّه نبود، می‌گفتیم امارات و لوازمش هم حجّیت دارد، مثبتات امارات حجّت است اما این يك اصل عملی است و هکذا راه دوم هم این است که بگوئیم حدیث رفع در خصوص اقل و اکثر وارد شده باشد، این هم که بالوجدان می‌بینیم وارد نشده، حدیث رفع کلی است، «رفع عن أمّتي تسعة»، یکیش ما لا يعلمون است، آن وقت بعد می‌گوئیم ما لا يعلمون يك مصداقش هم در باب اقل و اکثر است، حدیث رفع در خصوص اقل و اکثر وارد نشده است. از جاهایی که ما خیلی از مرحوم آقای خوئی قدس سره تعجب کردیم همین جاست که فردا توضیح می‌دهیم و روشن می‌کنیم که حق با دیگران است که نیامدند این اشکال را به مرحوم آخوند و مرحوم نائینی کنند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين